به نام خدا

سیاست دین‌ستیزی پهلوی دوم و نقش آن در گرایش مردم به انقلاب اسلامی‌ایران

محمد شورمیج، دانشیار گروه تاریخ،دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران .

Dr. Mohammad Shoormeij, Associate Professor Department of History, Faculty of Social Sciences, PayameNoor University ,Tehran, Iran.
Email: m.shoormeij9@pnu.ac.ir.

چکیده

با توجه به ساختارفرهنگ ایرانی-اسلامی، تکریم به ارزش‌های دینی، نه فقط در بین قشر مذهبی بلکه در بین اقشار مختلف جامعه ایران دیده می‌شود.سیاست‌های فرهنگی حکومت پهلوی دوم، به‌ویژه اجرای الگوی مدرنیزاسیون دولتی، یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد شکاف میان دولت و اقشار مختلف جامعه ایران بود. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین تأثیر سیاست دین‌زدایی حکومت پهلوی دوم در مخالفت اقشار مختلف جامعه با حکومت و نقش آن در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران است. هدف پژوهش، تحلیل چگونگی واکنش گروه‌های اجتماعی به خصوص بازاریان، دانشگاهیان، معلمان و دانش‌آموزان، زنان و اقشار پایین جامعه در برابر این سیاست‌ها، بر اساس الگوی دولت–جامعه و نظریه‌های فرصت‌های سیاسی، بسیج منابع و هویت جمعی است. این پژوهش با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی و با بهره‌گیری از مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای و به روش کیفی انجام شده است.

دستاورد پژوهش نشان می‌دهد،سیاست دین‌ستیزی حکومت پهلوی دوم، به‌جای کاهش نفوذ مذهب، به افزایش مشروعیت اجتماعی نیروهای مذهبی جامعه ایران اواخر پهلوی منجر شد.این سیاست، به همراه فساد سیاسی و بی‌توجهی به نیازهای فرهنگی و اجتماعی و حتی اقتصادی اقشار متوسط و پایین جامعه، شرایطی را فراهم آورد که دین به هسته مقاومت اجتماعی تبدیل گردید و نهایتاً زمینه‌ساز شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی شد. بنابراین، نقش دین در دهه منتهی به انقلاب نه یک عامل صرفاً اعتقادی، بلکه یک نیروی محرکه اجتماعی، سیاسی و هویتی بود که در برابر پروژه مدرنیزاسیون اجباری پهلوی دوم مقاومت کرد و به عامل وحدت و بسیج عمومی مردم تبدیل شد.

کلمات کلیدی: پهلوی دوم، دین‌ستیزی،دولت، اقشار جامعه، انقلاب اسلامی .

مقدمه

ریشه‌ها و اهداف سیاست دین‌ستیزانه حکومت پهلوی، باهدف ایجاد دولت مطلقه‌ی نیرومند و سوق دادن دولت به سمت سکولاریزم و سرمایه‌داری غربی بود.این سیاست، در قالب مدرنیزاسیون غربی و تضعیف روحانیت پی‌گیری شد. حکومت پهلوی قصد داشت با کنترل و محدود کردن نهادهای دینی و روحانیت، دین را به ابزاری برای مشروعیت بخشی سیاسی تبدیل کند، درعین‌حال سیاست‌های خود را به‌عنوان جدایی دین از سیاست و مدرنیزه‌سازی پیش می‌برد. رضاخان با ایجاد مدارس و مؤسسات مذهبی تحت نظارت دولت و همچنین محدود کردن حوزه‌های علمیه مستقل، قصد داشت نهاد روحانیت را تضعیف و نقشی دولتی برای آن تعریف کند. در دوره محمدرضا پهلوی، پس از تثبیت قدرت با افزایش درآمدهای نفتی، دولت با نهادینه کردن آموزش مذهبی تحت کنترل، برنامه‌ریزی برای تربیت واعظان دولتی و سرکوب فعالیت‌های دینی مستقل، سعی داشت اسلام دولتی را ایجاد کند که هم‌زمان بتواند هم دین را کنترل کند و هم آن را به‌عنوان پشتوانه‌ای سیاسی حفظ نماید. این سیاست‌ها در نهایت نتیجه معکوس داشت و منجر به شکل‌گیری گفتمان‌های جدید مذهبی شد که ترکیبی از ناسیونالیسم مذهبی و مقاومت در برابر حکومت پهلوی بود و سرانجام به انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ منجرشد.لذا مساله اصلی تحقیق،تبیین سیاست ضد دینی حکومت و چگونگی تأثیر آن بر اقشارمختلف جامعه اعم از بازاریان،دانشگاهیان، دانش‌آموزان، زنان و قشر پایین جامعه از منظر تاریخی و اینکه چرا این اقشار در نهایت مذهب را بر مدرنیزه ترجیح دادند و سبب پیروزی جریان مذهبی در انقلاب شدند؟ برای این پاسخ به بازتاب سیاست‌های ضددینی حکومت پهلوی در بین اقشار مذکور پرداخته می‌شود و اینکه چگونه روحانیت از این سوء تدبیر راهبردی رژیم نهایت استفاده را بردند و اقشار مختلف جامعه را به سمت انقلاب و حکومت دینی هدایت کردند.در این تحقیق مساله مذکور،با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی و با بهره‌گیری از مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای و به روش کیفی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. پیشینه تحقیق

پژوهش‌های متعددی به بررسی سیاست‌های دین‌ستیزانه خاندان پهلوی پرداخته‌اند و در نهایت سیاست مذکور را یکی از علت‌های مهم شکست آنها یاد کرده‌اند اما کمتر به اقشار غیر از روحانیت به عنوان منتقد و ناراضی سیاست دین زدایی پهلوی توجه کردند. غالب این پژوهش‌ها، پرچم دار منتقد و مخالف سیاست دین زدایی پهلوی را محدود به روحانیت و بقیه اقشار جامعه را زیرمجموعه آنها یاد کردند. رسول جعفریان در کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران سال‌های ۱۳۲۰–۱۳۵۷، (۱۳۷۸) به بررسی فعالیت‌های جریان‌های مذهبی در عصر پهلوی پرداخته و نشان داده است که چگونه سیاست‌های سکولاریستی حکومت، موجب انسجام نیروهای مذهبی شد.

کتاب با بیست ساله‌ها؛دین‌ستیزی رژیم پهلوی،نشر مرکز بررسی اسناد تاریخی،(۱۳۷۷)، با اتکا به اسناد رسمی، اقدامات دین ستیزی چون کشف حجاب، تحدید روحانیت و محدودیت مراسم مذهبی را به تصویر کشید و به نقد سیاست دین ستیزی پهلوی پرداخته است.

محمد سمیعی در کتاب نبرد قدرت در ایران،چرا وچگونه روحانیت برنده شد(۱۴۰۴)، سعی کرد به این مساله پاسخ دهدکه چرا از میان نیروهای سیاسی ایران، از چپ گرایان گرفته تا روشنفکران لیبرال، قدرت و انقلاب در نهایت به دست روحانیت افتاد ؟ چه شد که ایرانیان با پشت کردن به مظاهر نوگرایی پهلوی، جمهوری اسلامی را ترجیح دادند؟ این اثر، تقریبا به مساله اصلی پژوهش حاضربسیار نزدیک است.

علی رهنما در کتاب خرافه به مثابه ایدئولوژی در سیاست ایران از مجلسی تا احمدی نژاد،(۲۰۱۱) نشان می‌دهند که سکولاریسم پهلوی نوعی سکولاریسم تحمیلی بود که به دلیل ماهیت غیرطبیعی‌اش در ایران شکست خورد. این دیدگاه با تحلیل‌های مایکل فیشر و نیکی کدی همسو است که همگی بر ناکامی پروژه دین زدایی در ایران تأکیددارند.

شفایی هریسی و فتاحی ماوردیانی در مجله پژوهش در تاریخ (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «تعامل نهاد دین و دولت در عصر پهلوی» بیان می‌کنند که رابطه میان روحانیت و حکومت پهلوی ترکیبی از تعامل و تقابل بوده است. نویسندگان توضیح می‌دهند که دولت از یک‌سو در پی مهار حوزه‌ها و کاهش نفوذ روحانیون بود و از سوی دیگر در بزنگاه‌های سیاسی ناچار می‌شد از ظرفیت دین برای مشروعیت‌یابی استفاده کند. این تناقض به‌جای تضعیف، به تقویت نهاد دین و گسترش پایگاه اجتماعی آن انجامید.

مصطفی محمدی در مقاله «دین‌ستیزی در عصر پهلوی»،مجله پیام (۱۳۸۲) با بررسی رویدادهایی همچون حمله به مدرسه فیضیه، تعطیل نماز جماعت توسط امام خمینی و مواضع ایشان علیه شاه، به این نتیجه می‌رسد که اقدامات ضد دینی حکومت نه‌تنها دین را تضعیف نکرد، بلکه زمینه انسجام نیروهای مذهبی و اجتماعی مخالف را فراهم ساخت.

از پژوهشگران خارجی، مایکل ام. جی. فیشر در کتاب ایران: از مباحث دینی تا انقلاب ،ترجمه محمد شمس‌الدین عبدالهی نژاد،(۱۴۰۴)، با نگاهی انسان‌شناختی به این موضوع پرداخته و نشان داد که آیین‌ها و نهادهای دینی چگونه به مقاومت در برابر سیاست‌های سکولار پهلوی کمک کرد. فصل‌های ابتدایی به ریشه‌های فلسفی و تاریخی تشیع و شکل‌گیری نهاد مدرسه علمیه می‌پردازد. فیشر، حوزه علمیه قم را به مثابه یک دانشگاه باز توصیف می‌کند که در آن سنت مباحثه و دیالکتیک، ابزاری قدرتمند برای به چالش کشیدن اقتدار حکومت پهلوی شد. فصل‌های پایانی نیز به تحلیل موشکافانه‌ی وقایع سال‌های ۵۶ تا ۵۸ و چگونگی تبدیل شدن زبان دین به زبان سیاست اختصاص دارد.اما در تحقیق حاضر، بازتاب سیاست دین‌زدایی حکومت پهلوی بر بازاریان،دانشگاهیان، فرهنگیان،زنان و اقشار پایین دست جامعه و تأثیر آن در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران بررسی می‌شود.

۲. مدل مفهومی و چارچوب نظری تحقیق

در این پژوهش برای تبیین نقش دین‌ستیزی حکومت پهلوی دوم در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران، از مدل سیاسی «دولت–جامعه» با تأکید بر نظریه‌های تلفیقی فرصت‌های سیاسی، بسیج منابع و هویت جمعی استفاده شده است. بر اساس این رویکرد، هرگاه دولت با سیاست‌های فرهنگی و مذهبی خود، ارزش‌ها و باورهای بنیادین جامعه را به چالش بکشد، زمینه‌های شکل‌گیری اعتراضات سازمان‌یافته و بسیج اجتماعی فراهم می‌شود (اسکاچپل، ۱۳۸۴،ص. ۲۶۵).

از منظر «نظریه فرصت‌های سیاسی»، افزایش نارضایتی عمومی، کاهش مشروعیت رژیم، وابستگی حکومت به قدرت‌های خارجی و ناتوانی در مدیریت بحران‌های اجتماعی، فرصت مناسبی برای گسترش جنبش انقلابی فراهم می‌کند (Tilly,2004,p.87) . لذا زمانی که حکومت از طریق سیاست‌های فرهنگی و مذهبی، ارزش‌های بنیادین جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهد، فرصت مناسبی برای بسیج نیروهای مخالف فراهم می‌شود. در ایران، سیاست‌هایی نظیر محدودسازی نهادهای دینی و ترویج فرهنگ غربی سبب نارضایتی در بین برخی اقشار جامعه شد و این نارضایتی‌ها به جنبشی انقلابی تبدیل گردید (تیلی، ۱۳۸۵،ص. ۶۸–۷۳).

همچنین از دیدگاه سیدنی تارو ،« جنبش‌های اجتماعی» صرفاً محصول نارضایتی یا محرومیت نیستند، بلکه زمانی شکل می‌گیرند که در ساختار سیاسی، فرصت‌هایی را برای کنش جمعی فراهم کنند. تارو استدلال می‌کند که تغییر در محیط

سیاسی، انگیزه و امکان بسیج کنشگران را افزایش می‌دهد و احتمال موفقیت اعتراضات را بیشتر می‌کند. به اعتقاد وی، مهم‌ترین ابعاد فرصت‌های سیاسی عبارتنداز : دسترسی آسان به نظام سیاسی، شکاف یا اختلاف در میان نخبگان حاکم، وجود متحدان و حامیان بانفوذ و کاهش ظرفیت یا اراده حکومت برای سرکوب معترضان است. هنگامی که این فرصت‌ها با شبکه‌های بسیج و چارچوب‌های معنایی مناسب همراه شوند، زمینه ظهور و گسترش جنبش‌های اجتماعی فراهم می‌شود (Tarrow, 1998, pp.71-90).

همچنین از منظر« نظریه بسیج منابع»،موفقیت جنبش‌های اجتماعی تنها به وجود نارضایتی وابسته نیست، بلکه دسترسی به منابع سازمانی، شبکه‌های ارتباطی و رهبری نیز اهمیت اساسی دارد. در انقلاب اسلامی ایران، مساجد، هیئت‌های مذهبی و مراسم مذهبی مهم‌ترین منابع بسیج اجتماعی بودند که در واکنش به سیاست‌های دین‌ستیزانه حکومت پهلوی دوم، توانستند مشارکت گسترده مردم را در انقلاب فراهم آورند(McCarthy & Zald ,1977 ,p. 1223 ؛ بشیریه، ۱۳۸۱،ص. ۱۷۴). همچنین به« هویت جمعی» در این مدل تلفیقی توجه شده است. هویت جمعی فرایندی تعاملی است که طی آن کنشگران از طریق تعامل، اهداف و ارزش‌ها، جهت‌گیری‌های مشترک خود را تعریف می‌کنند و همین فرایند زمینه‌ساز کنش جمعی و شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی می‌شود. بر این اساس، شکل‌گیری و تداوم جنبش‌های اجتماعی به وجود هویت مشترک میان اعضای یک گروه وابسته است (Melucci, 1996, pp. 70–77).

در این پژوهش، سیاست‌های دین‌زدایانه حکومت پهلوی دوم به‌عنوان متغیر مستقل و واکنش اقشار مختلف جامعه به عنوان متغیر وابسته تحلیل شده است. نظریه فرصت‌های سیاسی، چرایی تبدیل نارضایتی‌های اجتماعی به کنش سیاسی را توضیح می‌دهد. این نظریه،کاهش مشروعیت حکومت و افزایش نارضایتی عمومی را به‌عنوان زمینه گسترش اعتراضات می‌داند. نظریه بسیج منابع، نقش مساجد، هیئت‌های مذهبی، بازار، مدارس، دانشگاه‌ها و شبکه روحانیت را در سازمان‌دهی اعتراضات تبیین می‌کند.همچنین نظریه هویت جمعی تبیین می‌کند که چگونه باورهای دینی و ارزش‌های فرهنگی مشترک و احساس دفاع از هویت فرهنگی، زمینه همگرایی اقشار مختلف اجتماعی با منافع متفاوت را فراهم ساخته است. ازاین‌رو، تحلیل هر یک از گروه‌های اجتماعی در این مقاله بر اساس تعامل این سه مؤلفه نظری انجام شده است.

مدل مفهومی تحلیل پژوهش بر اساس چارچوب نظری تحقیق

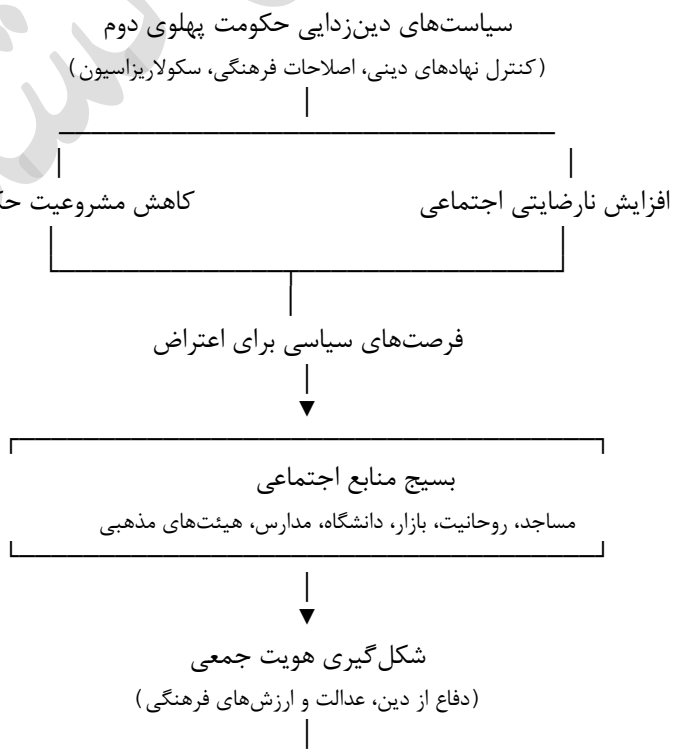

▼

همگرایی اقشار مختلف جامعه

(روحانیت، بازار، دانشگاهیان، معلمان، زنان، اقشار متوسط و پایین)

▼

گسترش بسیج اجتماعی و اعتراضات

▼

تضعیف مشروعیت حکومت و پیروزی انقلاب

۳. یافته ها –تحلیل مباحث پژوهش:

۱- ۳. واکنش علما و روحانیون به سیاست دین‌ستیزانه پهلوی دوم

سیاست تضعیف جایگاه روحانیون با تمرکز بر بازتعریف نقش دین در مدیریت اجتماعی آغاز شد. دولت پهلوی اول (رضاشاه) با تقلیل اقتدار فقهای شیعه از طریق اصلاحات حاکمیتی، سیاست محدود کردن بودجه و نظارت دولتی بر مدارس علمیه را دنبال نمود. این اقدامات به کاهش استقلال حوزه‌های دینی، توقف رشد آزادانه مدارس علوم دینی و تسلط نگاه دولت‌محور در سازمان‌دهی فرهنگی انجامید.این وضعیت با واکنش علما و تقویت پیوند با لایه‌های میانی جامعه همراه بود(سلیمانی‌یان و رهنما، ۱۳۹۷،ص. ۴۶).

در واکنش به سیاست‌های ضد دینی پهلوی، رهبران روحانی به روش‌هایی چون تشکیل جلسات محرمانه، جلب حمایت خانواده‌های متدین و تسهیل تربیت نسل جدید روحانیون با تمرکز بر استقلال از ساختار دولتی متوسل شدند. همچنین، تعامل علمای بزرگ زمان مانند آیت‌الله حائری با شبکه‌های فتوا و آیت‌الله مدرس با تحصن، محوریت مراجع بزرگ شیعه برای بسیج فرهنگی علیه اصلاحات اجباری پهلوی را برجسته کرد.

در دوره محمدرضا پهلوی با وجود تغییراتی در ظاهر و عمق برخی اصلاحات، سیاست‌های ضد دینی و محدودکننده نقش علما همچنان ادامه داشت. این سیاست‌ها شامل محروم کردن روحانیون از قدرت سیاسی، محدود کردن فعالیت‌های مذهبی و ایجاد مانع در فعالیت‌های آموزشی و تبلیغی آنان بود(صفاری، ۱۳۹۵،ص. ۷۵). علما و روحانیت در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ش با تغییر شرایط سیاسی، واکنش خود را از سطح سنتی صرف به سطح سیاسی و سازمانی ارتقاء دادند. سازماندهی تشکل‌های مذهبی معترض، رایزنی با روشنفکران دینی و حتی احیاء طرح ولایت فقیه، نشانه‌هایی از این تحول است (منافی،۱۴۰۰،ص. ۹۸). یکی از نمونه‌های شاخص واکنش علما، نامه‌ها و اعلامیه‌های متعدد آنان علیه سیاست‌های دولت پهلوی بود. علما با صدور فتوا و اعلام مخالفت، نقش روشنگرانه‌ای را بر عهده گرفتند و مردم را به حفظ ارزش‌ها و مقابله با تغییرات غیرمنطقی ترغیب کردند.برای نمونه،مخالفت‌های آیت‌الله بروجردی با کشف حجاب و بعضی از اقدامات حکومت پهلوی، بازتاب گسترده‌ای در بین روحانیون و مردم داشت(دوانی،۱۳۷۹،صص. ۱۱۷و ۲۹۱).

دولت پهلوی دوم (محمدرضاشاه) برای کنترل حوزه‌های دینی،اقدامات وسیع‌تری اعمال کرد: اعمال محدودیت قانونی بر خطبا و وعاظ، تصویب مقررات تازه برای مدیریت مساجد، تشدید نظارت بر فعالیت هیئت‌ها و حتی اعزام ناظران دولتی به مراسم مذهبی از جمله این اقدامات بود. این فشارها با واکنش حرفه‌ای‌تر علما مواجه شد و دایره فعالیت آنان به امور آموزشی عالی، ارتباطات بین‌المللی و حضور بیشتر در عرصه عمومی گسترش یافت(عباسی، ۱۳۹۷،ص. ۱۱۲). اقدامات دولت برای حذف یا کنترل نمادهای دینی مانند دخالت در تعیین ائمه جماعات یا تعیین رئوس تبلیغات منابر، مقاومت تدریجی اما ساختاری از سمت نهادهای با گرایش مذهبی در پی داشت. این اقدامات، اقشار مذهبی را به تقویت همبستگی درونی و بهره‌وری گسترده‌تر از ظرفیت شبکه‌ای مذهبی سوق داد.

در سطح اجتماعی، شبکه روحانیت بیشتر در قالب یک شبکه اجتماعی مبتنی بر اعتماد تاریخی، ارتباطات محلی و پیوند با گروه‌هایی مانند اصناف و بازاریان قابل تحلیل است.این شبکه‌ها علاوه بر کارکرد مذهبی، در برخی موارد کارکرد اجتماعی، ارتباطی و حتی هویتی نیز داشتند. در شرایطی که بخشی از جامعه احساس فاصله از ساختار رسمی قدرت را تجربه می‌کرد، نهادهای مذهبی می‌توانست به‌عنوان یکی از منابع اعتماد اجتماعی باقی بماند.لذا نهاد دین و شبکه روحانیت را نمی‌توان صرفاً در قالب یک نهاد سنتی رو به زوال تحلیل کرد،بلکه این نهاد در شرایط تحولات سریع اجتماعی، توانایی بازتولید نقش اجتماعی و فرهنگی خود را حفظ کرده بود. استمرار مرجعیت اجتماعی و فرهنگی روحانیت در کنار تغییرات اجتماعی سریع، نشان می‌داد که تحولات جامعه لزوماً به حذف ساختارهای سنتی منجر نمی‌شود، بلکه در بسیاری موارد به همزیستی یا بازتعریف نقش آن‌ها در شرایط جدید اجتماعی می‌انجامد(اسدی و تهرانیان، ۱۳۷۸،صص. ۱۳۰-۱۴۰).

در نتیجه از منظر نظریه بسیج منابع، روحانیت با اتکا به سرمایه اجتماعی، اعتماد عمومی و شبکه ارتباطی مساجد، توانست ظرفیت‌های خود را بازسازی کند. از منظر نظریه فرصت‌های سیاسی ، محدودیت مشارکت سیاسی، ضعف احزاب، کنترل رسانه‌ها و نبود امکان رقابت سیاسی، موجب شد شبکه‌های مذهبی به مهم‌ترین فضای بیان اعتراضات تبدیل شوند. در چنین شرایطی، هرگونه فشار بر نهاد دین، از نگاه بخش مهمی از جامعه به‌عنوان تعرض به ارزش‌های فرهنگی و اعتقادی تلقی می‌شد و دامنه همبستگی اجتماعی را افزایش می‌داد. از منظر نظریه هویت جمعی نیز، روحانیت توانست هویت مشترکی میان گروه‌های مختلف اجتماعی ایجاد کند. این هویت مشترک، صرفاً مذهبی نبود، بلکه کارکرد سیاسی و اجتماعی نیز یافت و زمینه شکل‌گیری ائتلاف گسترده مخالفان حکومت را فراهم ساخت.

نتیجه اینکه، مخالفت روحانیت صرفاً ناشی از اختلاف اعتقادی با حکومت نبود، بلکه از نگرانی نسبت به کاهش استقلال حوزه‌های علمیه، محدود شدن نقش اجتماعی روحانیت، کنترل نهادهای مذهبی و تلاش حکومت برای ایجاد اسلام دولتی سرچشمه می‌گرفت.

۲-۳. واکنش بازار و بازاریان به سیاست دین‌ستیزانه پهلوی دوم

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بازار پیشگام اعتراض علیه استبداد پهلوی بود و همراه دانشگاه، در رأس حرکت‌های اسلامی و سیاسی مخالف رژیم قرار داشت(زیباکلام،۱۳۷۲،ص.۹۸). از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اوایل دهه ۱۳۴۰، دولت در برابر بازاریان احتیاط می‌کرد، جز در مواردی مانند اعتراض به قراردادکنسرسیوم نفت و گاز، از رویارویی مستقیم پرهیز داشت. در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، جامعه ایران به دلیل فعالیت دانشجویان، تقلب در انتخابات مجلس بیستم، فعال شدن احزاب و تغییرات کابینه‌ها، بی‌ثبات شد. محمدرضاشاه برای حفظ قدرت، سیاست‌های اقتصادی جدید برگزید و با نخست‌وزیری علی امینی و اصلاحات ارضی مورد نظرآمریکا موافقت کرد اما بحران در دوره نخست وزیری امینی همچنان ادامه داشت، به ویژه وقتی برخی علمای برجسته با اصلاحات ارضی مخالفت کردند. در سال ۱۳۴۲، ائتلاف تازه‌ای میان مسجد و بازار شکل گرفت که اوج آن قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود (ازغندی، ۱۳۸۵،ص. ۱۵۴).

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، بحران سیاست غیردینی و ظهور اسلام سیاسی، فضای مساجد، حسینیه‌ها و بازارها را سیاسی-مذهبی کرد. این تغییر، فرهنگ سیاسی جامعه را به سمت مبارزه با سیاست‌های غیردینی برد و فرهنگ جدیدی با جنبه مذهبی شکل گرفت. این فرهنگ، ایدئولوژی شیعه را در برابر سیاست‌های ضد دینی رژیم پهلوی قرار داد(میرسپاسی، ۱۳۷۷،ص. ۱۱۰).

پس از اصلاحات ارضی، جامعه از بورژوازی تجاری وابسته به دولت و قدرت‌های خارجی، به سمت سرمایه‌داری مالی و صنعتی رفت.در دوران نخست وزیری هویدا، نوسازی صنعتی، ساختار طبقاتی را دگرگون کرد. بازاریان با محدودیت‌های اقتصادی روبه‌رو شدند و به دولت رانتیر و اقتصاد جهانی وابسته گردیدند. بازاریان هرچند از اعتبارهای خصوصی سود می‌بردندولی دولت با سیاست‌های مالی، توان مقاومت آنها را کم کرد(ازغندی، ۱۳۸۵،ص. ۱۵۸).

حزب رستاخیز ملت ایران که در سال ۱۳۵۴ تأسیس شد، اصناف را زیر پوشش اتاق بازرگانی هر شهر قرار داد و تجار و بازرگانان غیر بازاری و مورد تأیید خود را به تصدی آن گماشت و حدود ده‌هزار نفر را در گروه‌های مختلف بازرسی، سازمان داد و ظاهراً برای مبارزه با گران‌فروشان و محتکران روانه بازارها نمود. به نوشته فرد هالیدی، دادگاه‌های صنفی بیست‌هزار فروشگاه را جریمه نقدی کردند،۲۳ هزار نفر را به تبعید فرستادند و هشت‌هزار نفر از کسبه خرده‌پا و مغازه‌دار را به پنج تا بیست سال زندان محکوم کردند (هالیدی، ۱۳۵۸،ص. ۲۳۱).

فشارهای اقتصادی ناشی از سیاست‌های دولت پهلوی، نقشی مهم در اعتراضات بازاریان ایفا کرد. دولت با اعمال سیاست‌هایی همچون کنترل قیمت‌ها، محدود کردن انحصارات، وضع مالیات‌های سنگین و گسترش فروشگاه‌های دولتی، قدرت مالی و استقلال اقتصادی بازاریان را به‌شدت کاهش داد. بازاریان با حمایت مالی از روحانیت، علیه سیاست‌های سکولار عمل کردند.پیوند بازار با علما، اعتراضات را منسجم کرد و از طریق اعتصاب و تجمع، فشار به دولت پهلوی آوردند. لذا طبقه سرمایه نوظهور نتوانست بازار سنتی را حذف کند و بازاریان به عنوان سنگر جنبش‌های مردمی ماندند(پسران، ۱۴۰۲،ص.۴۴).

در سال‌های پایانی دهه ۱۳۵۰، همزمان با گسترش شاخص‌های توسعه اقتصادی و اداری، نوعی فاصله ذهنی میان بخش‌هایی از جامعه و ساختار رسمی قدرت در حال شکل‌گیری بود. در چنین فضایی، تجربه زیست گروه‌های اجتماعی مختلف با تصویر رسمی از پیشرفت و توسعه هم‌خوانی کامل نداشت و این ناهمخوانی به تدریج به زمینه شکل‌گیری واکنش‌های اجتماعی تبدیل شد(اسدی و تهرانیان،۱۳۸۷،ص.۲۲۵). در این چارچوب، اصناف و بازاریان به‌عنوان یکی از گروه‌های سنتی اما اثرگذار در ساختار اجتماعی، نسبت به برخی سیاست‌های اقتصادی، مالیاتی و نحوه مداخله دولت در بازار، احساس ناامنی و محدودیت بیشتری می‌کردند. این وضعیت به‌تدریج باعث شد،بخشی از این گروه، توسعه اقتصادی را نه لزوماً به‌عنوان بهبود شرایط،بلکه به‌عنوان عاملی در جهت تضعیف استقلال اقتصادی و موقعیت اجتماعی خود تلقی کند.از سوی دیگر، پیوند تاریخی بازار با نهادهای مذهبی و شبکه‌های سنتی اجتماعی باعث می‌شد،واکنش این گروه صرفاً اقتصادی نباشد و ابعاد فرهنگی و هویتی نیز پیدا کند(اسدی و تهرانیان، ۱۳۸۷،ص. ۲۴۰).

بر اساس نظریه بسیج منابع، بازار یکی از مهم‌ترین منابع مالی جنبش اجتماعی محسوب می‌شد. اعتصاب‌های بازار، تأمین هزینه‌های چاپ اعلامیه، حمایت مالی از خانواده زندانیان سیاسی، تأمین هزینه‌های مساجد و مدارس مذهبی و کمک به سازمان‌دهی تظاهرات، ظرفیت اقتصادی جنبش را به میزان قابل توجهی افزایش داد.

از منظر فرصت‌های سیاسی، افزایش تمرکز قدرت اقتصادی در دولت و کاهش امکان مشارکت سیاسی، موجب شد بازار نیز همانند سایر گروه‌های اجتماعی، اعتراضات خود را از طریق شبکه‌های مذهبی دنبال کند. از منظر هویت جمعی ، بازار بخشی از هویت سنتی جامعه شهری ایران محسوب می‌شد. بازاریان خود را تنها فعالان اقتصادی نمی‌دانستند، بلکه بخشی از جامعه مذهبی و مدافع ارزش‌های دینی تلقی می‌کردند. به بیان دیگر، بازار صرفاً یک نهاد اقتصادی نبود، بلکه به دلیل پیوندهای تاریخی با نهاد دین، به یکی از ارکان بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی تبدیل شد.

نتیجه اینکه، مخالفت بازاریان تنها به دلیل پیوند مذهبی با روحانیت نبود؛ بلکه سیاست‌های اقتصادی دولت، از جمله کنترل قیمت‌ها، افزایش مالیات، توسعه فروشگاه‌های دولتی، فشار بر اصناف و کاهش استقلال بازار سنتی، منافع اقتصادی آنان را نیز تهدید می‌کرد. از این‌رو، انگیزه‌های اقتصادی و هویتی در رفتار سیاسی بازاریان به یکدیگر پیوند خورد و همین امر موجب شد بازار به یکی از مهم‌ترین مراکز تأمین مالی، اطلاع‌رسانی و سازمان‌دهی اعتراضات تبدیل شود.

۳- ۳. واکنش اساتید و دانشجویان به سیاست دین‌ستیزانه پهلوی دوم

گسترش آموزش رسمی و افزایش دسترسی به منابع فکری جدید، همزمان با محدود بودن امکان مشارکت واقعی در ساختار تصمیم‌گیری، زمینه شکل‌گیری نوعی حساسیت اجتماعی و هویتی را در میان دانشجویان تقویت می‌کرد.در این فضا، دانشگاه به‌صورت غیرمستقیم به محل شکل‌گیری نقد اجتماعی و بازاندیشی نسبت به مسیر توسعه تبدیل شد. فعالیت‌های نسل جوان دانشجویی بیشتر در قالب شبکه‌های غیررسمی اجتماعی و محیط‌های آموزشی شکل می‌گرفت و کمتر به‌صورت یک نیروی کاملاً مستقل سازمان‌یافته ظاهرمی‌شد(اسدی و تهرانیان ،۱۳۷۸،ص. ۲۷۸).

در دوران پهلوی دوم، دولت باهدف تقویت سکولاریسم و تضعیف دین در عرصه‌های عمومی و آموزشی، سیاست‌هایی را پی‌ریزی کرد که تأثیرات عمیقی بر فضای دانشگاه‌ها و سایر مراکز آموزشی داشت. در این شرایط، اساتید دانشگاه، به‌ویژه آن‌هایی که تعلق‌خاطر به ارزش‌های دینی و فرهنگی داشتند، با تولید فکر و فعالیت‌های انتقادی به مقابله با این سیاست‌ها پرداختند و از آزادی بیان و اندیشه دفاع کردند. برخی از اساتید به‌رغم تهدید به اخراج و بازداشت، به فعالیت‌های روشنفکری و نظریه‌پردازی انقلابی ادامه دادند و نقش رهبری فکری و معنوی جنبش دانشجویی را ایفا کردند (روح‌بخش، ۱۳۸۲،ص. ۵۸). قبل از دهه ۳۰، چند برخورد سیاسی ضد دولتی را می‌توان در دانشگاه‌های ایران مشاهده کرد اما تقویم جنبش دانشجویی ایران از ابتدای دهه۳۰ آغاز می‌شود. در فاصله ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ که دوره مبارزات نهضت ملی شدن نفت است، دو دانشگاه تبریز و تهران فعال بودند. هر چند جو دانشگاه بیشتر در اختیار ملیّون و حزب توده بود، اما مرزبندی آن‌ها با مسلمان‌ها شدید نبود(شیرودی،۱۳۸۴،ص. ۱۲۹).

از زمان اعتراض و تظاهرات دانشجویان در دانشگاه تهران علیه سیاست‌های دولت کودتای زاهدی (۱۳۳۲ش)،حضور دانشجویان و دانشگاه در جریانات سیاسی علیه رژیم پهلوی پررنگ شد.در مهر و آبان سال۱۳۳۲ش به همراه بازار تهران، تجمعاتی علیه دولت کودتا زاهدی در دفاع از دکتر مصدق و مخالفت با سیاست خارجی دولت پهلوی به خصوص در برقراری ارتباط مجدد با دولت انگلیس و اعتراض به سفر نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا به تهران و حضورش در دانشگاه انجام دادند که در نهایت به حادثه ۱۶ اذر و شهادت سه دانشجو (قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی) منجر شد(بیست سند از سفر نیکسون به ایران،https://www.psri.ir/?id=gok9zs1s).این حوادث و ورود دانشگاه به جریانات تحولات سیاسی کشور، سرآغاز تحول سیاسی قشر روشنفکر و مخالفت آنها با رژیم پهلوی شد و یکی از عوامل مهم زمینه ساز ایجاد انقلاب در ایران گردید. بعد از سرکوب جنبش دانشجویی و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که در اعتراض به دستگیری حضرت امام خمینی(ره) رخ داد، دانشگاه‌ها و جامعه وارد جریان سیاسی شدند.

پس از سرکوب قیام سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳، واکنش‌های اعتراض‌آمیزی در گوشه و کنار کشور به وجود آمد که عمدتا به صورت نامه یا اعلامیه‌هایی بود که در سطحی محدود انتشار می‌یافت. فعالیت‌ها و تشکل‌های سیاسی علنی در محیط دانشگاه‌ها به دلیل جو اختناق در جریان نبود (باقی،۱۳۷۹،ص. ۹۷-۹۶). اما در دهه۱۳۵۰ اساتید دانشگاه‌ها، نقش مهمی در رشد گفتمان سیاسی داشتند و به کلید شکستن فضای استبدادی و مخالفت با سیاست‌های غرب‌گرایی دولت تبدیل شدند.اساتید دانشگاه با برگزاری نشست‌های فرهنگی و تشکیل گروه‌ها و مجامع مطالعاتی اسلامی، مقاومتی سازمان یافته در برابر سیاست‌های سرکوب‌گرایانه دولت طراحی کردند و با نشر کتاب و مقاله، زمینه ترویج اندیشه‌های انقلاب اسلامی را فراهم آوردند(روح‌بخش، ۱۳۸۲،ص. ۵۹).

دانشجویان ایران در دهه ۱۳۵۰ و سال‌های منتهی به ۱۳۵۷، نقش برجسته‌ای در پیروزی انقلاب اسلامی ایفا کردند. آن‌ها با سازماندهی تظاهرات، اعتصابات، انتشار بیانیه‌ها و همکاری تنگاتنگ با جریان‌های ملی و مذهبی، گفتمان اعتراضی علیه سیاست‌های استبدادی رژیم محمدرضاشاه پهلوی را تقویت کردند.تشکل‌های دانشجویی مانند انجمن‌های اسلامی دانشگاه تهران، صنعتی شریف، تبریز و اصفهان تبدیل به مراکز توزیع اعلامیه‌های امام خمینی و دیگر مراجع تقلید شدند و در سازماندهی تظاهرات سراسری شهرهای بزرگ کشور نقش مهمی داشتند . در همین دهه، موضوعاتی چون اعتراض به تصویب حزب رستاخیز و حمله به مراکز مذهبی،موجب اتحاد دانشجویان مذهبی و ملی‌گرا شد. دانشجویان با رهبری

چهره‌هایی چون مهندس مهدی بازرگان، یدالله سحابی، نصرالله پورجوادی و همکاری با اساتید بزرگی چون علی شریعتی و آیت الله طالقانی و شهید مطهری،کلاس‌های آزاد نقد اخلاق استبدادی و آموزش فلسفه سیاسی اسلام را برپا کردند که آثار آن، نقش مهمی در تحولات فکری نسل جوان انقلابی برجای گذاشت(روح‌بخش، ۱۳۸۲،ص.۶۰).

شریعتی با تفسیر نوین و انقلابی از اسلام، گفتمانی جدید در دانشگاه‌ها ایجاد کرد که واکنش‌های فعالانه و آگاهانه دانشگاهیان را علیه سیاست‌های سکولاریستی و دین‌ستیزانه رژیم پهلوی رقم زد. این فعالیت‌ها به‌تدریج دانشگاهیان را به یکی از نیروهای اصلی مقاومت در برابر حکومت پهلوی تبدیل کرد و در نهایت، آنان نقش مؤثری در پیروزی انقلاب اسلامی ایفا کردند.

از منظر نظریه فرصت‌های سیاسی، دانشگاه در شرایطی قرار داشت که امکان مشارکت قانونی در فرآیندهای تصمیم‌گیری بسیار محدود بود. ضعف احزاب، کنترل رسانه‌ها و انسداد فضای سیاسی موجب شد محیط دانشگاه به یکی از معدود عرصه‌های طرح مطالبات سیاسی تبدیل شود. در همین دوره، اندیشه‌های علی شریعتی، مرتضی مطهری، سید محمود طالقانی و مهدی بازرگان تأثیر قابل توجهی بر بخشی از نسل دانشگاهی گذاشت. این متفکران با ارائه قرائتی اجتماعی از اسلام، کوشیدند میان ارزش‌های دینی، عدالت اجتماعی، آزادی و مسئولیت سیاسی پیوند برقرار کنند. نتیجه این فرایند، شکل‌گیری گفتمان «روشنفکری دینی» بود که توانست بخشی از دانشجویان را به مشارکت در فعالیت‌های مذهبی و سیاسی ترغیب کند.

از منظر نظریه هویت جمعی، دانشگاه صرفاً محل آموزش تخصصی نبود، بلکه به فضایی برای شکل‌گیری هویت مشترک میان دانشجویان تبدیل شد. در این دوره، مفاهیمی همچون استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی، مبارزه با استبداد و بازگشت به هویت فرهنگی، در کنار آموزه‌های دینی، به عناصر اصلی هویت بخشی جنبش دانشجویی تبدیل گردید.

از منظر نظریه بسیج منابع،دانشگاه‌ها از ظرفیت بالای ارتباطات انسانی، انتشار نشریات، توزیع اعلامیه، برگزاری جلسات آموزشی و ایجاد شبکه‌های ارتباطی برخوردار بودند. این امکانات به انتقال سریع اطلاعات میان دانشگاه، مساجد و سایر گروه‌های اجتماعی کمک کرد و دانشگاه را به یکی از مراکز اصلی تولید گفتمان اعتراضی تبدیل نمود.

نتیجه اینکه، استادان و دانشجویان علاوه بر مخالفت با سیاست‌های فرهنگی حکومت، از محدودیت آزادی‌های دانشگاهی، نبود مشارکت سیاسی، سانسور و وابستگی حکومت به قدرت‌های خارجی و تمرکز قدرت انتقاد داشتند. بنابراین، مخالفت آنان آمیزه‌ای از مطالبات سیاسی، فرهنگی و هویتی بود.

۴- ۳. واکنش معلمان و دانش آموزان به سیاست دین‌ستیزانه پهلوی دوم

بدون تردید نقش و حضور معلمان در بروز واکنش‌های اجتماعی گسترده و مبارزه با دولت پهلوی بسیار چشمگیر و تأثیرگذار بود. آنان با بهره‌گیری از توان فکری صاحبان اندیشه و بهره‌مندی از قدرت استدلال و ابتکار خویش نه تنها توان بالقوهٔ دانش‌آموزان را به سوی اهداف و آرمان‌های انقلاب هدایت کردند، بلکه با سلاح کلام و بیان خود سایر اقشار منفعل و منزوی جامعه را به جریان انقلاب علاقه‌مند نمودند.شرکت در مجالس و محافل بحث انقلاب، بسط ایدئولوژی انقلاب، پرهیز دادن جوانان و نوجوانان از جذابیت‌های فرهنگی غرب، تبیین خودباوری در جوانان و نوجوانان، تحلیل اندیشه‌های نویسندگان غرب ستیز و ده‌ها مؤلفهٔ دیگر را معلمان در جریان انقلاب انجام دادند(شکوری،۱۳۸۶،ص. ۱۹).دانش‌آموزان به تبعیت از معلمان، وارد فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم پهلوی شدند و نمود عینی چنین مسئله‌ای حضور فعال دانش‌آموزان در راهپیمایی و تظاهرات علیه رژیم بود.

معلمان به دلیل ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با قشر نوجوان که به اقتضای سن‌شان بسیار مستعد بودند، می‌توانستند بیشترین تأثیر را بر روی آن‌ها بگذارند. کلاس درس نیز از آن جهت که کمتر تحت کنترل مأموران امنیتی رژیم بود، محلی مناسب برای روشنگری به حساب می‌آمد. مثلا فریدون سیامک‌نژاد یکی از فعالان سیاسی و مذهبی قبل از انقلاب اسلامی بود، به تعبیرش «اولین فرصت برای مبارزه با رژیم» را سرِ کلاس درس به دست آورد. او که در دبیرستان مروی انشاء تدریس می‌کرد، می‌گوید: «سال دوم دانشکده بودم که برای من تدریس گذاشتند و قرار شد در دبیرستان مروی تدریس نمایم. اولین فرصت برای مبارزه با رژیم در همین دبیرستان پیش آمد... درس انشاء یک ویژگی داشت که چون

کتاب خاصی هم برایش تعریف نشده بود، به معلم آزادی عمل می‌داد و مجبور نبود طبق چارچوب خاصی تدریس‌کند. من از فرصت استفاده کرده و برای روشن‌کردن دانش‌آموزان مطالبی راجع به حکومت و برخوردها و مسائلی که مربوط به رژیم شاه بود بیان کردم»(رمضانی،۱۳۹۹،ص. ۱).

معلمین مدارس اسلامی در تهران چون مدرسه علوی که صرفا مذهبی بود و مدرسه کمال که سیاسی و مذهبی بود و طرفداران نهضت آزادی آن را اداره می‌کردند، از طریق مواد درسی، انجام آیین‌ها و مراسم نمادین دینی و تأثیرگذار بر اندیشه سیاسی دانش‌آموزان،در رشد و توسعه فعالیت سیاسی دانش آموزان علیه ناهنجارها و سیاست‌های نادرست حکومت پهلوی فعالیت می‌کردند. مدارس اسلامی نظیر مدارس جامعه تعلیمات اسلامی، مدرسه اسلامی رفاه، دبیرستان پسرانه کمال، دبیرستان پسرانه دین و دانش و علوی به انجام مراسمی همچون برپایی نماز جماعت در مدرسه همت گماشتند (دارا،۱۳۹۷،ص. ۱۷۰).از سوی دیگر، گسترش آموزش رسمی و افزایش دسترسی به منابع فکری جدید، همزمان با محدود بودن امکان مشارکت واقعی در ساختار تصمیم‌گیری، زمینه شکل‌گیری نوعی حساسیت اجتماعی و هویتی را در میان دانش‌آموزان و دانشجویان تقویت می‌کرد.در این فضا، دانشگاه و حتی مدارس،به‌صورت غیرمستقیم به محل شکل‌گیری نقد اجتماعی و بازاندیشی نسبت به مسیر توسعه تبدیل شدند (اسدی و تهرانیان،۱۳۷۸،ص. ۲۷۸).

در سال‌های پایانی حکومت پهلوی دوم، معلمان و دانش‌آموزان با مشارکت فعال در فعالیت‌های انقلابی و اعتراض‌آمیز، نقشی چشمگیر در فراگیر شدن نهضت ایفا کردند. آنان با شعارنویسی، پخش اعلامیه، برگزاری تظاهرات و تعطیلی مدارس، فضای آموزشی کشور را به بستری برای ترویج گفتمان ضد دیکتاتوری تبدیل کردند.همکاری دانش‌آموزان با معلمان انقلابی و هیئت‌های مذهبی،آنان را به نیرویی مؤثر در انتقال پیام انقلاب به خانه‌ها و محلات تبدیل ساخت(ر.ک. مرکز بررسی اسناد تاریخی، https://historydocuments.ir/?page=post&id=3296).

از منظر نظریه بسیج منابع، مدارس یکی از شبکه‌های مهم انتقال پیام‌های اجتماعی محسوب می‌شدند. ارتباط مستمر معلمان با خانواده‌ها، امکان انتشار سریع اخبار و ایجاد اعتماد میان نسل جوان، ظرفیت قابل توجهی برای بسیج اجتماعی ایجاد کرد.در سال‌های منتهی به انقلاب، بسیاری از معلمان در اعتصاب‌های سراسری، انتشار بیانیه‌ها و سازمان‌دهی اعتراضات فرهنگی مشارکت داشتند.

از منظرنظریه هویت جمعی، مدارس محل شکل‌گیری ارزش‌های مشترک نسل جدید بود. اگرچه حکومت تلاش می‌کرد از طریق نظام آموزشی، هویت ملی مبتنی بر دولت مدرن را تقویت کند اما بخش قابل توجهی از معلمان و دانش‌آموزان همچنان در تعامل با خانواده، مسجد و محیط اجتماعی، هویت دینی خود را حفظ می‌کردند.

در نتیجه، معلمان به دلیل نقش تربیتی خود، سیاست‌های فرهنگی حکومت را در تعارض با ارزش‌های دینی و اخلاقی جامعه می‌دانستند و دانش‌آموزان نیز تحت تأثیر خانواده، مدرسه و نهادهای مذهبی، به تدریج در جریان اعتراضات قرار گرفتند. در نتیجه، مخالفت این گروه بیش از آنکه سازمانی باشد، ماهیتی فرهنگی و هویتی داشت.

۵-۳. واکنش زنان به سیاست دین‌ستیزانه پهلوی دوم

در دوره پهلوی اول،تلاش گسترده‌ای برای مدرن‌سازی به سبک اروپا درایران انجام شد.یکی از بارزترین و بحث برانگیزترین اقدامات، اجرای قانون کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ش بود که زنان را با زور مجبور به کنار گذاشتن پوشش اسلامی می‌کرد. این اقدام، واکنش‌های شدید و گسترده‌ای را در جامعه مذهبی و سنتی ایران برانگیخت(ثواقب، ۱۳۹۸،ص. ۱۰۰). قیام مسجدگوهرشاد،نمونه‌ای از واکنش علیه این اقدام بود(ر.ک. قاسم پور، قیام مسجدگوهرشاد به روایت اسناد، ۱۳۸۶،). در دوران پهلوی اول، محدودیت‌های اجتماعی و آموزشی بر زنان بسیار چشمگیر بود. آموزش رسمی دختران اغلب به مقطع ابتدایی محدود می‌شد(رستمی‌پور، ۱۳۹۸،ص. ۸۷).

در دوران پهلوی دوم، اصلاحات متعددی در حیطه حقوق زنان ازجمله حق رأی، امکان تحصیل در دانشگاه و ورود به برخی مشاغل دولتی و خصوصی صورت گرفت. این بخشی از سیاست انقلاب سفید شاه، گامی در راستای مدرن سازی کشور و به منزله افزایش مشارکت زنان بود.

در تحلیل نگرشی زنان دوره پهلوی دوم، شواهد نشان می‌دهد که افزایش سطح سواد و دسترسی به آموزش، الزاماً به همگرایی کامل با الگوهای فرهنگی رسمی یا غربی منجر نشده بود. بلکه در برخی موارد، آگاهی اجتماعی و فرهنگی بیشتر، حساسیت نسبت به هویت فرهنگی، عدالت اجتماعی و نقش اجتماعی زنان را تقویت می‌کرد. لذا تغییر نگرش زنان را باید در چارچوب تحول ساختار اجتماعی و افزایش حضور اجتماعی گروه‌های جدید تحلیل کرد.افزایش حضور زنان در آموزش و فضای عمومی، همزمان با محدود بودن برخی مسیرهای مشارکت رسمی، باعث می‌شد بخشی از کنش اجتماعی زنان در قالب شبکه‌های اجتماعی غیررسمی، فرهنگی یا مذهبی شکل بگیرد. این وضعیت نشان می‌دهد که تحولات اجتماعی، لزوماً خطی و یکدست نیست، بلکه می‌تواند همزمان عناصر مدرن و سنتی را در کنار هم بازتولید کند. معمولاً در تغییر نگرش‌های اجتماعی و پیامدهای توسعه نامتوازن چنین مواردی دیده می‌شود که در این دوره چنین بود(اسدی و تهرانیان، ۱۳۷۸،ص. ۱۶۰).

از سال ۱۳۴۱ ه.ش به بعد، زنان به‌عنوان یکی از اقشار پیشرو در مبارزات ضد استبدادی ظاهر شدند. آنان در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و دیگر تظاهرات مردمی، با حضور در خیابان و مقابل ساختمان‌های دولتی، اعتراض خود را علیه سیاست‌های اسلام‌ستیزان رژیم نشان دادند. نقش زنان در فعالیت‌های سازمان‌یافته، مانند تشکیل جمعیت‌های اسلامی و هیئت‌های مذهبی، به‌ویژه در شهرهای قم، مشهد و اصفهان و تشکلات سیاسی چپ به‌وضوح دیده می‌شود.

پس از اعلام قیام‌های وسیع در ماه‌های سال ۱۳۵۷ه.ش، زنان نقش قابل‌توجهی در فعال کردن فضای عمومی و ترویج آگاهی مردمی داشتند. در راهپیمایی ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، بیش از ۵۰ درصد جمعیت شرکت‌کننده را زنان تشکیل می‌دادند (ملک زاده و بقایی،۱۳۹۵،صص. ۸۰-۹۰).

در دوره پهلوی دوم، به‌رغم محدودیت‌ها، موجب شکل‌گیری نسلی از زنان مذهبی هوشیار شد که خود را وارث سنت‌های دینی و فرهنگی می‌دانستند و نقش مهمی در پیروزی انقلاب اسلامی ایفا کردند(صادقی،۱۳۹۷،ص. ۱۰۲). پیشتازان نقش زنان در انقلاب اسلامی مانند مرضیه حدیدچی، اعظم طالقانی و خدیجه ثقفی بر اهمیت هویت دینی و تعهد فرهنگی زنان تأکید داشتند و در رهبری و هدایت جنبش زنان مسلمان فعال بودند.آن‌ها به دنبال حفظ ارزش‌های اسلامی و بازپرداخت جایگاه زن در جامعه بودند(نوری، ۱۳۹۸،ص. ۲۵).

از منظر نظریه هویت جمعی، بخشی از زنان مذهبی، سیاست‌های فرهنگی حکومت را در تعارض با ارزش‌های دینی و الگوهای فرهنگی خود تلقی می‌کردند. این برداشت موجب شد هویت دینی به یکی از مهم‌ترین عناصر سازمان‌دهنده کنش اجتماعی آنان تبدیل شود. از سوی دیگر، بخشی از زنان تحصیل‌کرده نیز با وجود بهره‌مندی از فرصت‌های آموزشی، نسبت به محدودیت‌های سیاسی، فقدان آزادی‌های مدنی و تمرکز قدرت در ساختار حکومت انتقاد داشتند.

از منظر نظریه بسیج منابع، مشارکت زنان در برگزاری مراسم مذهبی، تهیه و توزیع اعلامیه‌ها، حمایت از خانواده زندانیان سیاسی، حضور در راهپیمایی‌ها و سازمان‌دهی فعالیت‌های فرهنگی، بخشی از ظرفیت‌هایی بود که به گسترش دامنه اجتماعی جنبش کمک کرد.

از منظر نظریه فرصت‌های سیاسی، افزایش نارضایتی عمومی و کاهش مشروعیت حکومت، زمینه مشارکت گسترده‌تر زنان را در عرصه عمومی فراهم ساخت. در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ حضور زنان در راهپیمایی‌ها و فعالیت‌های اعتراضی به‌طور چشمگیری افزایش یافت، این امرنشان‌دهنده فراگیر شدن دامنه اعتراضات در میان گروه‌های مختلف اجتماعی بود.

نتیجه اینکه، زنان مخالف حکومت، گروهی همگون نبودند. بخشی از زنان مذهبی، سیاست‌های فرهنگی حکومت را مغایر با ارزش‌های دینی و هویت فرهنگی جامعه می‌دانستند و از طریق حضور در جلسات مذهبی، هیئت‌ها و راهپیمایی‌ها در اعتراضات مشارکت کردند. در مقابل، بخشی از زنان تحصیل‌کرده و فعال اجتماعی، بیش از آنکه بر مسائل دینی تأکید کنند، از محدودیت‌های سیاسی، نبود آزادی‌های مدنی و ساختار اقتدارگرای حکومت انتقاد داشتند. بنابراین، مشارکت

زنان را باید حاصل هم‌پوشانی انگیزه‌های دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دانست، این تنوع انگیزه‌ها، در چارچوب هویت جمعی، به همگرایی آنان با سایر گروه‌های اجتماعی انجامید.

۶-۳. واکنش مردم عادی جامعه به سیاست دین‌ستیزانه پهلوی دوم

در دوره رضاخان، سیاست‌های دین‌ستیزانه مانند کشف حجاب ، ممنوعیت استفاده از پوشش‌های سنتی و محدودیت در انجام مراسم مذهبی، سبب نارضایتی اقشار مذهبی و سنتی جامعه به خصوص قشر متوسط و پایین شهری شد. این اقشار اقدامات رژیم پهلوی در این زمینه را مداخله‌ای ناپسند در باورها و آداب دینی خود تلقی می‌کردند و اعتراض‌های ازجمله قیام مسجد گوهرشاد را رقم زدند(آهنگران، رضایی و احمدی، ۱۴۰۳،ص. ۱۰۹؛ قاسم پور، قیام مسجدگوهرشاد به روایت اسناد، ،۱۳۸۶). عموم اقشار متوسط و پایین جامعه که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند،به دلیل اعتقاد معنوی خود، با کاهش قدرت نفوذ مراجع، دچار سردرگمی معنوی و اجتماعی شدند. سکوت ناشی از عدم رضایت و وضعیت نامناسب اقتصادی این اقشار موجب شد که سیاست‌های ضد دینی حکومت به شکل سرکوب و مقاومت خاموش توأم شود و همین مقاومت خاموش به‌مرور به اعتراضات اجتماعی تبدیل گردید (صادقی، ۱۳۹۷،ص. ۱۵۷).

در دوره محمدرضا پهلوی، مردم عادی و اقشار پایین جامعه، همچنان در بستر محدودیت‌های اقتصادی قرار داشتند و نسبت به سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی رژیم پهلوی، ابراز نارضایتی می‌کردند. اگرچه برخی اقدامات رفاهی و صنعتی از سوی رژیم پهلوی انجام گرفت اما این اقدامات و رفاه برای طبقات بالا و قشر اداری جامعه بود و طبقات پایین بهره چندانی از آن نمی‌بردند و همچنان محروم بودند.کارگران صنعتی و اقشار پایین شهری، به شکل‌های متنوعی ازجمله اعتصابات و تحصن‌ها علیه سیاست‌های رژیم به ویژه از مهر سال ۵۷ واکنش نشان دادند(مرکز بررسی اسناد تاریخی،۱۴۰۳ ،https://historydocuments.ir/?page=post&id=2276). اقشار پایین جامعه همراه با سایر بخش‌های جامعه، از نارضایتی جریان‌های مذهبی بهره بردند تا اعتراضات و مشکلات اجتماعی و اقتصادی خود را سازمان‌دهی کنند و هویت خود را در برابر فشارهای فرهنگی حفظ نمایند(شفایی و فتاحی، ۱۳۹۹،ص. ۱۱۵).

در نتیجه،ازمنظر نظریه فرصت‌های سیاسی، کاهش اعتماد عمومی نسبت به کارآمدی ساختار سیاسی، سبب شد اعتراضات اجتماعی به‌تدریج از مطالبات اقتصادی فراتر رود و به خواسته‌های سیاسی و فرهنگی تبدیل شود. در این شرایط، شبکه‌های مذهبی، به دلیل برخورداری از مشروعیت اجتماعی، توانستند بخش مهمی از مطالبات پراکنده را در قالب یک گفتمان مشترک سازمان‌دهی کنند.

از منظر نظریه هویت جمعی، نشان می‌دهد که مراسم مذهبی و مناسبت‌های دینی، علاوه بر کارکرد عبادی، به فضای برای بازتولید همبستگی اجتماعی تبدیل شد و امکان شکل‌گیری نوعی هویت فراگیر را فراهم آورد.

از منظر نظریه بسیج منابع، هر یک از اقشار جامعه، بخشی از منابع مورد نیاز جنبش را تأمین می‌کردند. مشارکت مردم عادی را نمی‌توان صرفاً واکنشی به سیاست‌های دینی حکومت دانست، بلکه این مشارکت نتیجه تعامل مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بود. افزایش شکاف طبقاتی، تورم، مشکلات معیشتی، مهاجرت گسترده به شهرها، حاشیه‌نشینی و احساس نابرابری، زمینه‌های اقتصادی نارضایتی را فراهم کرده بود. با این حال، شبکه‌های مذهبی و گفتمان دینی توانستند این مطالبات اقتصادی و اجتماعی را در قالب هویتی مشترک صورت‌بندی کنند و به کنش جمعی جهت دهند. از این منظر، دین برای این گروه صرفاً یک باور فردی نبود، بلکه زبان مشترکی برای بیان مطالبات عدالت‌خواهانه، اعتراض به تبعیض و مخالفت با اقتدارگرایی حکومت محسوب می‌شد.

جدول. جمع‌بندی یافته‌های پژوهش بر اساس مدل مفهومی چارچوب نظری تحقیق

تبیین بر اساس چارچوب نظری	نوع واکنش	علت اصلی مخالفت	مهم‌ترین سیاست‌های حکومت	قشر اجتماعی
فرصت‌های سیاسی + بسیج منابع + هویت جمعی	صدور اعلامیه، سازماندهی اعتراضات، گسترش شبکه مساجد	حفظ استقلال نهاد دین، دفاع از مرجعیت دینی	محدودیت حوزه‌های علمیه، کنترل مساجد، نظارت بر تبلیغات دینی	روحانیت
بسیج منابع + هویت جمعی	اعتصاب، حمایت مالی از روحانیت، تعطیلی بازار	تهدید استقلال اقتصادی و پیوند تاریخی بازار با روحانیت	کنترل بازار،افزایش مالیات، کاهش استقلال بازار سنتی	بازاریان سنتی
فرصت‌های سیاسی + هویت جمعی	انتشار بیانیه، اعتراض، تولید گفتمان دینی	محدودیت آزادی‌های سیاسی و دفاع از هویت فرهنگی	محدودیت آزادی دانشگاه، کنترل سیاسی و فرهنگی	استادان و دانشجویان
بسیج منابع + هویت جمعی	روشنگری، اعتصاب، مشارکت در راهپیمایی‌ها	حفظ ارزش‌های دینی و انتقال آنها به نسل جدید	کنترل نظام آموزشی و برنامه‌های فرهنگی	معلمان و دانش‌آموزان
هویت جمعی + بسیج منابع	حضور در تشکل‌ها، هیئت‌ها و راهپیمایی‌ها	دفاع از هویت دینی و مطالبه مشارکت اجتماعی	سیاست‌های فرهنگی، همراه با محدودیت‌های سیاسی	زنان
فرصت‌های سیاسی + هویت جمعی	اعتصاب، تظاهرات، همکاری با شبکه‌های مذهبی	نارضایتی اقتصادی همراه با دفاع از هویت دینی	نابرابری اقتصادی، اجتماعی و سیاست‌های فرهنگی	اقشار عادی جامعه

نتیجه‌گیری

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهدکه رابطه میان سیاست‌های حکومت پهلوی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی،رابطه‌ای تک‌عاملی و خطی نبوده، بلکه نتیجه تعامل مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بوده است. در این میان، سیاست‌های مرتبط با دین و نهادهای مذهبی یکی از متغیرهای اثرگذار در کاهش مشروعیت حکومت و افزایش ظرفیت بسیج اجتماعی به شمار می‌آمد. بررسی عملکرد حکومت پهلوی دوم نشان داد که اجرای برنامه‌های نوسازی، بدون فراهم کردن بسترهای لازم برای مشارکت سیاسی و اجتماعی و بدون توجه کافی به حساسیت‌های فرهنگی و مذهبی بخش‌هایی از جامعه، زمینه شکل‌گیری شکاف میان دولت و گروه‌هایی از جامعه را فراهم کرد. این شکاف در سال‌های پایانی حکومت، با تشدید محدودیت‌های سیاسی، افزایش نارضایتی‌های اقتصادی و گسترش بی‌اعتمادی عمومی، ابعاد گسترده‌تری یافت. در چنین شرایطی، شبکه‌های مذهبی توانستند بخشی از این نارضایتی‌ها را سازمان‌دهی کرده و میان گروه‌های مختلف اجتماعی پیوند برقرار کنند.

بررسی نقش گروه‌های مختلف اجتماعی نیز نشان داد که هر یک از آنان با انگیزه‌ها و ظرفیت‌های متفاوت در شکل‌گیری جنبش انقلابی مشارکت داشتند.روحانیت با بهره‌گیری از مشروعیت دینی و شبکه مساجد، بازار با تأمین بخشی از منابع مالی، دانشگاهیان با تولید گفتمان سیاسی، معلمان و دانش‌آموزان با انتقال آگاهی اجتماعی، زنان با توسعه شبکه‌های فرهنگی و خانوادگی و کارگران با اعتصاب‌های گسترده، هر یک سهمی در گسترش دامنه اعتراضات ایفا کردند. این تنوع مشارکت نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی محصول همکاری طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی با انگیزه‌های متنوع بود و نمی‌توان آن را به یک عامل یا یک گروه اجتماعی نسبت داد.در مجموع، یافته‌های تحقیق مؤید آن است که سیاست دین زدایی حکومت پهلوی دوم در تقابل با سایر عوامل ساختاری، در کاهش مشروعیت سیاسی حکومت، تقویت هویت دینی، افزایش ظرفیت بسیج اجتماعی و همگرایی گروه‌های مختلف جامعه نقش داشته است.

یافته‌های پژوهش با چارچوب نظری، به‌ویژه مدل مفهومی دولت-جامعه، همخوانی دارد؛ زیرا طبق آن هرگاه دولت بدون ایجاد سازوکارهای مشارکت سیاسی و اجتماعی، ارزش‌های فرهنگی جامعه را نادیده بگیرد، امکان شکل‌گیری اعتراضات فراگیر افزایش می‌یابد. لذا سیاست دین زدایی پهلوی دوم، زمانی به عامل بسیج اجتماعی تبدیل شد که هم‌زمان با محدودیت‌های سیاسی ، نارضایتی‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی همراه گردید. از منظر نظریه بسیج منابع، یافته‌ها نشان می‌دهد که موفقیت جنبش اجتماعی تنها به وجود نارضایتی وابسته نبود، بلکه وجود شبکه‌های سازمان‌یافته مانند مساجد، هیئت‌های مذهبی، بازار، مدارس، دانشگاه‌ها و ارتباط مستمر میان این نهادها، امکان سازماندهی اعتراضات را فراهم ساخت. از منظر نظریه هویت جمعی،یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عنصر مشترک میان اقشار مختلف، صرفاً اعتقاد دینی نبود، بلکه برداشت مشترک آنان از تهدید و نابودی ارزش‌های فرهنگی، استقلال نهادهای اجتماعی و هویت تاریخی جامعه ایران بود. به همین دلیل، اگرچه انگیزه‌های روحانیت، بازاریان، دانشگاهیان، زنان و

سایر گروه‌ها متفاوت بود، اما این تفاوت‌ها در قالب هویت مشترکی که پیرامون دین، عدالت، استقلال و مخالفت با استبداد شکل گرفت، به هم نزدیک شدند. در نتیجه،دین علاوه بر کارکرد اعتقادی، به بستری برای ایجاد همبستگی اجتماعی و سازماندهی کنش جمعی تبدیل شد.

منابع

- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۴). **دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی**. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: نشر مرکز.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**. تهران: قومس.
-آهنگران،محمد رسول، رضایی،حسین؛ احمدی،زهرا (۱۴۰۳). جدایی دو نهاد دین از سیاست در دوران پهلوی اول. **پژوهشنامه انقلاب اسلامی**، ۱۴(۵۲)، صص. ۹۳-۱۱۲. https://rjir.basu.ac.ir/article_5949.html
- باقی، عمادالدین (۱۳۷۹). **جنبش دانشجویی ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی**. جلد۱، تهران: نشر جامعه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱).**جامعه شناسی سیاسی**. تهران: نشر نی.
- پسران،محمدهاشم (۱۴۰۲). **واکاوی علل مخالفت بازاریان با حکومت پهلوی**. تهران: پژوهش‌های اجتماعی.
- تیلی، چارلز (۱۳۸۵). **از بسیج تا انقلاب**. ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: نشر کویر .
- تهرانیان، مجید؛ اسدی، علی (۱۳۷۸). **صدایی که شنیده نشد**. تهران: نشر نی.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۹۸). **بازتاب جایگاه اجتماعی زنان در عصر پهلوی اول**. تهران: پژوهش‌های تاریخ معاصر.
- دوانی، علی (۱۳۷۹). **مفاخر اسلام**. جلد ۱۲، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دارا، جلیل (۱۳۹۷). نقش شبکه مدارس اسلامی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران از منظر سرمایه اجتماعی؛ مورد مطالعاتی مدارس اسلامی جامعه تعلیمات و رفاه. **پژوهشنامه انقلاب اسلامی**،۸ (۲۸)، پاییز، صص. ۱۶۹-۱۷۰ . https://rjir.basu.ac.ir/article_2459.html
- رمضانی، مهدی (۱۳۹۹). شیوه‌های مبارزاتی فرهنگیان علیه رژیم پهلوی. **وطن امروز**، سال دوازدهم، شماره ۲۹۱۵، یازدهم اردیبهشت ،ص.۱. https://akharinkhabar.ir/analysis/6305036 .
- روحبخش، رحیم (۱۳۸۲). اسطوره‌های جنبش دانشجویی. **زمانه**، ۱۵(۲)، ص. ۶۰ . https://psri.ir/?id=872j3p5r
- رستمی پور، ع(۱۳۹۸). **تغییرات فرهنگی و دینی در عصر پهلوی**. تهران: نشر کتاب امروز.
- زیباکلام ،صادق (۱۳۷۲). **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**. تهران: روزنه.
- سلیمانی‌یان، مسلم. رهنما، شهرام (۱۳۹۷). حضور روحانیون در سیاست: مطالعه موردی عصر پهلوی اول. **اولین کنفرانس ملی توسعه پایدار در علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**،صص. ۴۰- ۴۷. https://civilica.com/doc/798404
- ملک‌زاده،الهام،بقایی،محمد(۱۳۹۵).درآمدی تحلیلی بر سیاست‌های فرهنگی–مذهبی پهلوی اول و دوم. **گنجینه اسناد**، ۲۰(۱۰۲)، ۹۵-۷۶. https://ensani.ir/file/download/article/20160913133802-9560-151.pdf
- شفایی، محمد کاظم؛ فتاحی، عاطفه(۱۳۹۱). تعامل نهاد دین و دولت در عصر پهلوی. **پژوهش در تاریخ**، صص. ۱۰۵-۱۳۲. https://pdtsj.ut.ac.ir/article_70688.html
- شکوری، عباس (۱۳۸۶). نقش معلمان در پیروزی انقلاب اسلامی. **روزنامه رسالت**، شماره ۶۳۶۸، بیست و هشتم بهمن ، ص. ۱۹ .
- شیرودی، مرتضی (۱۳۸۴). تاریخ و هویت جنبش دانشجویی ایران. **نشریه انسان پژوهی دینی**، ۳ و ۴، صص. ۱۲۷-۱۵۵. https://raj.smc.ac.ir/issue_2267_4449.html

- صادقی، فاطمه (۱۳۹۷). **قدرت مؤسس: حاکمیت یا سیاست**. تهران: نگاه معاصر.
- صفاری، مهدی (۱۳۹۵). **سیاست‌های دینی و فرهنگی در دوره پهلوی دوم**. تهران: اندیشه‌سازان.
- عباسی، نسرین (۱۳۹۷). **روشنفکری و دین در ایران معاصر**. تهران: نشر فرهنگ و جامعه.
- قاسم پور، داود (۱۳۸۶). **قیام مسجد گوهرشاد به روایت اسناد**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- منافی، علی (۱۴۰۰). **روحانیت و قدرت در دوره پهلوی دوم**. تهران: پژوهش‌های معاصر.
- میرسپاسی آشتیانی، علی (۱۳۷۷). بحران سیاست غیر دینی و ظهور اسلام سیاسی ایران. ترجمه معصومه خالقی، **فصلنامه نامه پژوهش**،ش ۱۱و۱۰ (۳)، صص. ۱۰۳-۱۴۶. https://www.sid.ir/paper/445705/fa
- **موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی معاصر**(۱۴۰۱). بیست سند از سفر نیکسون به ایران در اذر۱۳۳۲ش. https://www.psri.ir/?id=gok9zs1s.
-**مرکز بررسی اسناد تاریخی** (۱۳۹۹).نقش معلمان و دانش آموزان در انقلاب اسلامی. https://historydocuments.ir/?page=post&id=3296 .
-**مرکز بررسی اسناد تاریخی** (۱۴۰۳). نمایی از اعتصابات کارمندان و کارگران سازمان‌های دولتی در سال ۱۳۵۷. https://historydocuments.ir/?page=post&id=2276.
- نوری، رضا (۱۳۹۸). **توسعه فرهنگی و نقش دولت در پهلوی دوم**. تهران: کارنامه .
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸).**دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داران در ایران**. ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.

- McCarthy, J. D. & Zald, M. N. (1977). ***Resource Mobilization and Social Movements.*** American Journal of Sociology, 82(6), p. 1223.
- Melucci, A. (1996). ***Challenging Codes: Collective Action in the Information Age***: Cambridge University Press.
- Tilly, Charles. (2004). ***Social Movements,*** *1768–2004*. Boulder: Paradigm Publishers.
- Tarrow, S. (1998). ***Power in Movement: Social Movements and Contentious Politics*** (2nd ed.): Cambridge University Press.

The Anti-Religion Policy of the Pahlavi'sII and Its Role in the People's Tendency toward the Islamic Revolution of Iran

Abstract

In the Iranian-Islamic cultural structure, respect for religious values is observed not only among the religious stratum but various segments of Iranian society. The cultural policies of the Pahlavi'sII government, particularly implementation of state modernization, were among the most factors creating a rift between the state and different social groups. The main issue of this research is explain the impact of the anti-religion policy of the Pahlavi'sII on the opposition of various social groups to the regime and its role in the formation of the Islamic Revolution of Iran. The aim is to analyze how social groups—especially merchants, academics, teachers and students, women, and lower classes—reacted to these policies, based on the state-society model and theories of political opportunities, resource mobilization, and collective identity. This research employs a descriptive-analytical approach, utilizing documentary and library studies with a qualitative method.

The findings indicate that the anti-religion policy Pahlavi'sII, instead of diminishing religious influence, led to increased social legitimacy religious forces in late Pahlavi Iran. This policy, along with political corruption and neglect of the cultural, social, and even economic needs of the middle and lower classes, created conditions where religion became the nucleus of social resistance, ultimately paving the way for the formation and victory of the Islamic Revolution. Thus, in the decade leading to the revolution, religion was not merely a belief factor but a socio-political and identity force that resisted the forced modernization project of the Pahlavi'sII and became a unifying and mobilizing force for the public.

Keywords: Pahlavi'sII, Anti-Religion, State, Social stratums, Islamic Revolution.